

چکیده

سیاستهای ایالات متحده در قبال منطقه خاورمیانه با موانع و چالشهای مهمی روبه‌رو است و این کشور در صدد است تا با غلبه بر این موانع، به آرام‌سازی خاورمیانه در چارچوب اهداف و منافع خود دست بزند. نویسنده مقاله که از پژوهشگران بنام مسایل منطقه‌ای است، کوشیده است تا وضعیت جدید منطقه (عراق پس از صدام) را بررسی و برنامه‌های ایالات متحده را جهت مقابله با چالشهای ضد هژمونیک ارزیابی کند. به نظر وی، عمق و طیف سیاستهای آمریکا برای خاورمیانه و رهبران چالشگر آن تنها به عراق محدود نخواهد شد، به ویژه اینکه این کشور به دنبال آن است که نظام بین‌المللی سلسله‌مراتبی امروزی همچنان پایدار بماند، از این رو لازم است تا تمامی نیروهای برهم‌زننده این وضعیت در خاورمیانه، تحت کنترل درآیند. به نظر نویسنده، برخی از کشورها چون ترکیه و کویت توانسته‌اند خود را تا حدودی با وضعیت جدید سازگار کنند و از منافع آن نیز بهره‌مند شوند، اما کشورهایی چون ایران و عربستان ظاهراً چاره‌ای جز برگرفتن قالب فکری جدید و بازسازی جهت‌گیریهای داخلی و خارجی خود ندارند.

کلید واژه‌ها: منطقه خاورمیانه، سیاست خارجی آمریکا، نو محافظه‌کاری، محور شرارت، چالشهای ضد هژمونیک، نظام بین‌الملل

* استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

یک سال پس از درهم پیچیده شدن پرونده حکومت طالبان و گروه چریکی القاعده در افغانستان، آمریکا در آستانه سال ۱۳۸۲، نیروی نظامی خود را علیه چالشی از نوع دیگر در ضلع غربی مرزهای ایران آغاز کرد. پس از افغانستان، بوش سه کشور مذهبی ایران، بعثی-ملی عراق و کمونیستی کره شمالی را به عنوان سه نماد از چالشگریهای متنوع علیه منزلت هژمونیک آمریکا انتخاب و آنها را «محور شرارت» لقب داد. گرچه منتقدان بسیاری دلیل این انتخاب را مبهم و کشورهای عضو در آن را نامتجانس معرفی می کردند، اما چنان که موضع گیری رهبران این سه کشور در زمان یاد شده مورد مرور قرار گیرد، شاهد آن خواهیم بود که نوعی هم آوایی مشترک بین سیاست اعلانی رهبران این سه کشور وجود داشته است که توجیهی اعلانی برای سیاست جدید آمریکا ایجاد کرده بود. البته، منشأ و میزان تهدیدهایی که هریک از این بازیگران چالشگر می توانستند به طور عملی علیه آمریکا داشته باشند، تفاوت می کرد. عراق منشأ چالشگری ملی-رمانتیک بود که در قالب بعثیسم پیچیده شده بود و به عنوان مدلی برای تهییج جوانان سرخورده کشورهای عربی الهام بخش بود. بیرون از منطقه پر آشوب خاورمیانه، کره شمالی - محصور در فضای اقتصادی و فناورانه آسیای جنوب شرقی و نا امید از توان موفقیت خویش - آتش بیار معرکه احساس گذاری در منطقه خاورمیانه شده و با فروش فناوری موشکی خود، زمینه را برای گرم نگه داشتن این آتش چالشگری فراهم می کند.

پس از عراق، مروری بر موضع گیریهای بنیاد گرایانه و ایدئولوژیک بوش نشان می دهد که دولت محافظه کار وقت آمریکا در صدد آتش افروزیهای دیگری در منطقه است. تلفیق قدرت نظامی مقبول محافظه کاران با اعتقاد مشترک نو محافظه کاری - نولیبرالی مبنی بر گسترش دموکراسی در سراسر جهان، همراه با شعار بازسازی اقتصادی لیبرالی آمریکا، نشان می دهد که دولت بوش با تجهیزات ایدئولوژیک و مادی کافی سودای تغییر جغرافیای سیاسی منطقه را دارد. فرضیه مقاله این است که عمق و طیف سیاستهای آمریکا برای منطقه خاورمیانه و رهبران چالشگر مذهبی و یا ملی آن صرفاً به این تحولات محدود

نخواهد شد.^۱ به عکس، به نظر می‌رسد که بعد از اروپای غربی و شرقی و آرام شدن فضای آسیای جنوب شرقی، نوبت به آرام سازی منطقه خاورمیانه رسیده است. برخلاف سرمایه‌گذاری هنگفتی که آمریکا در اروپا کرد و بر خلاف یارانه غیرمستقیمی که از طریق ایجاد بازار برای کالاهای آسیای جنوب شرقی ایجاد نمود، به نظر می‌رسد که در خاورمیانه دلارهای نفتی بومی منابع مالی لازم را برای تأمین هزینه تغییر در جغرافیای سیاسی منطقه فراهم خواهد کرد. طی سه گفتار ارایه شده در مقاله حاضر، سعی می‌کنیم وضعیت منطقه را در قبال سیاستهای خاورمیانه‌ای آمریکا مورد بحث قرار دهیم.

۱. کشورهای منطقه و سیاستهای خاورمیانه آمریکا

راچل برونسون در مقاله‌ای که درباره خلیج فارس به طور خاص و دیگر زیرمجموعه‌های منطقه‌ای خاورمیانه نوشته است، مدعی است که فضای این منطقه نیازمند بازسازی کلی است و نمی‌توان صرفاً به مسایل نظامی بسنده کرد: «مشکل کلیدی دولت کلینتون این بود که صرفاً به نوعی راهبرد در منطقه خلیج [فارس] روی آورده بود که به مناسبات نظامی محدود می‌شود و متضمن هیچ‌گونه بصیرت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نبود. به کلامی دیگر، راهبرد مزبور فاقد انگیزشهای محلی لازم برای حمایت از سیاست خارجی آمریکا بود.»^۲

بعدها، علاوه بر کاربرد اهرم نظامی، به اهرمهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نیز توجه شد. تلاش وزیر خارجه وقت آمریکا در جمع‌آوری ۵۷ میلیارد دلار منابع مالی در کنفرانس ۲۲-۲۳ اکتبر ۲۰۰۳ مادرید،^۳ تصویب بودجه ۸۷ میلیارد دلاری منطقه‌ای آمریکا در سنا، مذاکره دولت آمریکا با حدود ۷۰ کشور شرکت‌کننده در کنفرانس مادرید از این عزم راسخ آمریکا حکایت دارد.^۴ علاوه بر این جلوه‌های عملی در سیاست خارجی آمریکا، بیان نخبگان سیاسی-امنیتی آمریکا در پنجاه و هفتمین کنفرانس سالانه مؤسسه خاورمیانه واشنگتن که طی روزهای ۲۲ و ۲۳ اکتبر ۲۰۰۳ در باشگاه مطبوعات ملی واشنگتن برگزار شد، حکایت از آن داشت که وضعیت خاورمیانه ایجاب می‌کند که آمریکا با

نگرشی چند بعدی و با ائتلافی چند جانبه به منطقه بنگرد. تکیه صاحب نظران سیاسی چون کنت پولاک و جان وال، استاد سیاسی دانشگاه جرج تاون واشنگتن، جملگی بر آن بود که با اعمال اهرم نظامی علیه حکومت‌های اقتدارگرا و بهره‌گیری از جذبه گسترش فرهنگ دموکراتیک در منطقه، می‌توان قلب و ذهن مردم خاورمیانه را به دست آورد.^۵ بوش در ملاقات دوستانه خود با سران اسلامی اندونزی در ۲۳ اکتبر ۲۰۰۳، بر این موضع پای فشرد.^۶ در کنفرانس خاورمیانه همه صاحب نظران و صاحب منصبان آمریکایی تأکید داشتند که راه دموکراتیزه کردن منطقه غیر قابل بازگشت است. «آمریکا قادر به شکست در این برنامه نیست» جمله‌ای بود که توسط تمام سخنرانان مورد تأکید قرار می‌گرفت. همین نگرش است که دانشورانی چون تکیه و دیگران را واداشته تا مدعی شوند بوش به عنوان ویلسون دوم خواهان این برنامه جهانی است،^۷ و ژنرال بویکین ادعا کند که خداوند بوش را برای ادای این مأموریت به قدرت ریاست جمهوری آمریکا رسانده است.^۸

مطالعات چند ماه گذشته نویسنده حاکی از آن است که مدیریت سیاسی آمریکا تقریباً به اجماع جدیدی رسیده است که با تلفیق اهرم سخت افزار نظامی از منظر محافظه کاران با ابزار نرم افزاری مذهبی - معنوی مورد نظر نومحافظه کاری و تعهد به گسترش دموکراسی نولیبرال ویلسونی، باید جهان را تغییر داد. چنان که اشاره خواهد شد، «رادیکالیسم ویلسونی» و «ویلسونیسم ریگانی» به صورت ایدئولوژی غالب در آمریکا درآمده و امروز قرعه فال به نام خاورمیانه افتاده است. به نظر آمریکایی‌ها، حتی جوامعی مثل عربستان سعودی نیز خواهان تغییر به سوی دموکراسی و نوسازی هستند. این شیفتگی فرصت لازم را به آمریکا می‌دهد تا با حمایت از این شعار قلب و ذهن مردم دنیا را به دست آورد، پس باید از این فرصت کم هزینه و پربار بهره گرفت. رایین رایت مدعی است «گروهی بسیار ترسان از رهبران عربی را شاهدیم که تصور می‌کنند کنترل خیابانها به تدریج از دستشان خارج خواهد شد.»^۹ همین نظر به گونه‌ای دیگر مورد توجه حسن قانع، استاد علوم سیاسی در دانشگاه قاهره، قرار گرفته است. به نظر او، شرایط دنیای عرب حکایت از آن دارد که کشورهای عربی به سوی دگرگونی عمیق سیاسی پیش می‌روند.^{۱۰} سلیم ناصر هم مدعی

است که وضعیت فلسطین بهانه‌ای است که «نشان از مخالفت واقعی با رژیمها دارد.»^{۱۱} این وضعیت به طور طبیعی پایدار نخواهد بود و آمریکا قصد بهره‌گیری از این وضعیت را دارد. استفاده از این وضعیت، هم در کوتاه مدت و هم در بلندمدت، برای تداوم هژمونی ایالات متحده به طور خاص و هژمونی غرب به طور عام مفید است. در کوتاه مدت و دوران گذار به وضعیت جدید، رهبران اقتدار گرای منطقه چون توان تحمل دموکراسی را ندارند در فشار برای یافتن متحدی خارجی خواهند بود. به رغم فشارهای بسیاری که علیه عربستان اعمال شده و می‌شود، رهبران این کشور به طور فزاینده‌ای خود را هم راستا با آمریکا نشان می‌دهند. البته با عنایت به شرایط جهانی، این وضعیت نمی‌تواند در بلندمدت پایدار بماند. به این لحاظ، در مسئله دموکراتیزه شدن جهان، حقوق بشر به عنوان شاه بیت سیاست خارجی آمریکا درآمده است. حال که با فروپاشیدن کمونیسم شوروی و رسوا شدن فاشیسم، لیبرالیسم و سرمایه داری آمریکا خود را در خطر تهدید و نقد جدی از سوی دو اردوگاه واپس‌گرا و رادیکال نمی‌بیند، وقت آن نیست که آمریکا خود را در خطر نفرت ناشی از حمایت از حکومت‌های اقتدار گرانگه دارد. شعار اعلانی حمایت از حقوق بشر، کفه کشش به سوی آمریکا را سنگین‌تر خواهد کرد. اقدامات چند ساله اخیر در پاناما، بوسنی، کوزوو، کویت، افغانستان و عراق انگیزه لازم را برای تداوم بخشیدن به این سیاست به وجود می‌آورد.

اقدامات دموکراسی‌خواهی منطقه‌ای برای آمریکا و حفظ هژمونی آن کشور از دو جهت سودمند است. شیفتگی به دموکراسی و ناتوانی در کسب آن می‌تواند منطقه را برای مدت‌ها درگیر انواع گرایش‌های بنیادگرایانه قومی، فرقه‌ای، طبقاتی و حتی جنسیتی کند. این درگیری‌ها موجب تغییر جهت بنیادگرایانه‌های کشورهای قومی چون بعثی سوریه و فرقه‌ای ایران خواهد شد. البته چنان که درایت کافی از سوی رهبران و مردم کشورهای پیشرفته ایران، ترکیه و مصر به عمل آید، این کشورها می‌توانند از فضای بنیادگرایانه پافراشته‌شده و وارد دنیای مدرن شوند. در این صورت، منافع غرب تعدیل شده و از فشار هژمونی آمریکا بر این کشورها تا حدودی کاسته می‌شود. برای آمریکا خطر آنجاست که بر فرض محال،

بنیادگرایهای محلی جملگی به رغم اختلاف با یکدیگر، به هدف مشترک ضد هژمونی آمریکا برسند. بنیادگرایی نیمه فاشیستی صدام، مذهبی ایران و مذهبی طالبان تا حد زیادی به این سو کشیده شدند. در این صورت، از ابزار نظامی بهره گرفته خواهد شد تا از شکل گیری یک ائتلاف خطر ساز - هر چند کوچک - جلوگیری شود. تحلیل گذرای فوق نشان می دهد که آمریکا نسبت به حوادث منطقه حساس است و این حساسیت به چند لحاظ است: نخست آنکه، با هشدارى که افرادی چون برژینسکی و مینهام در آثار خود از هرج و مرج آینده داده اند، بعید به نظر می رسد که ایالات متحده از خطرات این تحولات نسبت به استمرار هژمونی جهانی خود بی توجه باشد.^{۱۲} گرچه نوشته برژینسکی به طریقی جلوه بحرانی نوساختارگرایی کنت والتز را برای هژمونی آمریکا نشان می دهد، مینهام همچون هانتینگتون به مشکلات ناشی از تقسیمات مرزی و جدایی نمادین ناشی از آن در حوزه قومیتها و فرقه های دینی اشاره دارد. وی همانند هانتینگتون به این نقاط غسل فرهنگی اشاره می کند، ولی بر خلاف او، این عامل را زمینه ساز هرج و مرج می داند تا بر خورد تمدنها.^{۱۳}

چند نوشته هانتینگتون که اتفاقاً با مسئله گسترش تروریسم بنیادگرایانی چون بن لادن به خاک آمریکا و نیز علیه شهروندان آن کشور در شاخ آفریقا همراه شد، به صلابت ادعای علمی این صاحب نظر برجسته آمریکایی افزود. گرچه مبانی بدبینانه فلسفی وی فضا را برای نقدهای قابل توجهی نسبت به تجویزات او فراهم آورد، استدلال علمی او کمتر مورد نقد قرار گرفته است. بر خلاف انتقادهایی که به هانتینگتون می شود، وی بانگرایهای ایدئولوژیکی که «ما» را در تقابل با «دیگران» قرار می دهد، به شدت مخالف است. به نظر او، دنیا بیش از آن پیچیده است که بتوان به طور معناداری آن را از لحاظ اقتصادی بین شمال و جنوب و از لحاظ فرهنگی بین شرق و غرب تقسیم کرد.^{۱۴} به رغم این صراحت نظری، به لحاظ شهرتی که هانتینگتون در عرصه ادبیات سیاسی جهان به خود اختصاص داده است، برخی از صاحب نظران پیش بینی علمی و تجویزات سیاسی او برای دولت آمریکا را نشانه ای از گرایشهای ایدئولوژیک این نظریه پرداز برجسته می دانند. این در حالی است که در عالم

واقع، دیگر نویسندگان آمریکایی در این خصوص بیش از هانتینگتون به دولت آمریکا نسبت به مناطق آشوب زده ای چون خاورمیانه هشدار داده اند. از جمله این دانشمندان می توان از ماکس سینگر و آرون وایلدروسکی در کاری مشترک و جیمز گلدگیر و مایکل مک فال در اثر مشترک دیگر نام برد. آنان دنیا را به دو بخش نقاط امن^(۱) و نقاط آشوب^(۲) تقسیم کرده اند.^{۱۵}

گذشته از بحران خیزی و همچنین اهمیت راهبردی منطقه، چنان که هانتینگتون پیش بینی کرده بود، این منطقه به ویژه دنیای اسلام یکی از قوی ترین عرصه های خیزش و برخورد انقلابی علیه فرهنگ غرب خواهد بود. به لحاظ توجه به این هشدار، تجویزهای اغلب واقع گرایان و نواقع گرایان آمریکایی به رهبران آن کشور و همتایان غربی آن متضمن تمهیداتی تازه جهت ساماندهی مطلوب به منطقه خاورمیانه است. ضمن نامطلوب دانستن تئوری توطئه، تفسیر این دانش پژوه از تحولات این است که به طور طبیعی بین چشم اندازهای امنیتی کشورهای منطقه و چشم اندازهای امنیتی قدرتهای بزرگ در منطقه اختلافی بلند دامنه و راهبردی (تفسیر وضع موجود / حفظ وضع موجود) وجود دارد؛ به عنوان نمونه، تأسیس اسرائیل در این منطقه را می توان به عنوان اهرمی برای مهسار تنشهای ناشی از برخورد دوراهبردی یاد شده دانست. البته موعود گرایان بنیادگرای آمریکایی عامل مذهب را نیز به نگرش خود افزوده اند؛ به نظر آنان باید با حمایت از اسرائیل زمینه سازی مذهبی لازم برای ظهور حضرت مسیح (ع) فراهم آید. علاوه بر این مصالح ارزشی و منافع ملی، از لحاظ فرهنگی تأسیس اسرائیل زمینه را برای فرار دنیای غرب از خطر بنیادگرایی مسیحی - کلیمی فراهم کرد. زمانی که غرب در آتش تعارض بنیادگرایی فرقه ای مسیحی - کلیمی می سوخت، رهبران انگلیس و سپس آمریکا تصمیم گرفتند تا به نحوی به صدور این بحران امنیتی به منطقه ای دیگر اقدام کنند. سالها قبل از نسل کشی قومی - فرقه ای یهودیان توسط هیتلر، لرد بالفور با آینده نگری در صدد تأسیس سرزمینی برای یهودیان برآمد. در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، سفیر وقت ایران در سازمان ملل که به خوبی در یافته بود

1. Zones of Peace
2. Zones of Turmoil

تأسیس اسرائیل در مقابل فلسطین و به صورت دو کشور تا چه حد می‌تواند برای منطقه بحران ساز باشد، پیشنهاد شکلی از نظام سیاسی فدرال را در سراسر فلسطین داد، اما هم اعراب و هم یهودیان با این پیشنهاد مخالفت کردند. سفیر وقت ایران به ناچار با پیشنهاد اعراب موافقت کرد.^{۱۶} سالها طول کشید که مشخص شود پیش بینی او تا چه حد درست بوده است. فرقه‌ای کردن عرصه سیاسی خاورمیانه موجب شد تا با صدور گرایشهای بنیادگرایانه قومی-فرقه‌ای، این منطقه هم تاوان آنتی سمیتیزم غرب را بدهد و هم جولانگاه بنیادگرایی کینه توزان قومی-فرقه‌ای درون منطقه‌ای شود.

با عنایت به این تجربیات است که می‌توان دل‌نگران آینده تحولات در خاورمیانه بود. برتری قدرت هژمونیک آمریکا در رهبری غرب، راهبردی بودن منطقه خاورمیانه و ایدئولوژیک شدن جو سیاسی منطقه، پیام آور آن است که آمریکا و غرب به طور ویژه‌ای در صدد سامان بخشی به مسایل خاورمیانه هستند. سیر تحولات فرابنیادگرایانه‌ای که در ایران و ترکیه آغاز شد، همراه با منزلت راهبردی این دو کشور در کنار مصر، سرنوشت این سه کشور را کمتر فاجعه‌آمیز خواهد کرد. با این حال، حتی این کشورها نیز نمی‌توانند از آثار پیش‌بینی نشده تحولات آتی مصون بمانند. برخلاف مصر، ترکیه به لحاظ زبانی و ایران به لحاظ زبانی-فرقه‌ای نخواهد توانست در خاورمیانه جذب شوند. مقایسه استقبال دو مقطع ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳ مردم عراق از نیروهای ائتلاف آمریکایی و انگلیسی در مقابل مقاومت تعصب‌آمیز علیه نیروهای ایران نشان از آن دارد که به احتمال زیاد این مرزبندیهای غیریت‌ساز، همچنان آینده روابط بین کشورهای عرب و غیرعرب منطقه را رقم خواهد زد و بعید نیست آمریکا از این موقعیت برای تعدیل نگرش خصمانه ایران علیه خود استفاده کند. ممکن است در کوتاه مدت بین منافع مردم منطقه علیه حکومت‌های سرکوبگر و اقتدارگرای منطقه از سویی با منافع قدرتهای بزرگی چون آمریکا هم سویی وجود داشته باشد، اما در بلندمدت این همگونی منافع پایدار نخواهد بود. علت این است که جنس مخالفت‌های مشترک علیه حکومت‌های اقتدارگرایکی نیست. در حالی که آمریکا از منظر منافع ملی خویش به کشورهای منطقه می‌نگرد، مردم منطقه و حکومت‌ها از منظر فروملی و در سطح

حکومتی با یکدیگر درگیری دارند. توجه به این اختلاف می‌تواند تا حد زیادی به عمق درک ما بیفزاید. متأسفانه رفتار غیریت‌ساز و سرکوبگرانه حکومتها و عکس‌العمل مخالفت‌جویانه ملت‌ها مردم منطقه را از درک این تمایز (ملی از حکومتی) محروم کرده است. باید توجه داشت که منافع ملی آمریکا در منطقه بسیار گسترده است. گرچه موضوع نفت جایگاه خاص خود را در ملاحظات سیاسی آمریکا دارد، مسئله تنها به سلطه بر منابع نفتی ختم نمی‌شود. چنان‌که بوش (پدر) در سخنرانی سال ۱۹۹۱ خود مطرح کرده بود، آمریکا در صدد ایجاد نظامی نوین به رهبری خویش برای قرن بیست و یکم است. در مقاله‌ای که در سال ۱۳۸۰ از این نگارنده چاپ شد، سیاست خارجی آمریکا در قرن حاضر تحت عنوان «مداخله‌گری برای پیشتازی و اعمال پیشوایی» صورت‌بندی شد. در حالی که نگارش مقاله مزبور به مدت‌ها قبل بر می‌گشت، چاپ آن بر حسب تصادف با اقدامات بعدی آمریکا در افغانستان و سپس عراق هم‌زمان شد.^{۱۷} محتوای آن مقاله نشان می‌داد که این سناریو احتمالاً در بعضی دیگر از کشورهای مدعی مقابله با اهداف آمریکا نیز به اجرا گذاشته خواهد شد. هدف از درج مقاله یاد شده نشان دادن سمت و سوی جریان حرکت جدید بود. در یکی از منابعی که در مقاله مورد استفاده قرار گرفته بود، کانتر و بروکز تأکید کرده بودند که «مداخله‌گرایی آمریکانه تنها ترک‌شدنی نیست، بلکه به شکلی گسترده در آینده سیاست خارجی ایفای نقش کرده و به صورت بخشی اجتناب‌ناپذیر و ضروری‌تر از گذشته در سیاست خارجی آمریکا در خواهد آمد.»^{۱۸}

مقاله مزبور با بهره‌گیری از مستندات فوق‌خواهان رساندن این پیام به تصمیم‌گیرندگان سیاسی ایران بود که فضای سیاست خارجی کل جهان، منطقه خاورمیانه و کشور به شدت تغییر کرده است. هم‌اکنون آمریکا بیش از هر منطقه دیگری، بازسازی کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا را مورد توجه قرار داده است. متأسفانه رهبران جمهوری اسلامی ایران که به تدریج از حجم قدرت ستیزه‌جویانه آمریکا آگاه می‌شوند، به جای بازسازی سیاست خارجی جهت بهره‌گیری مثبت از تحولات، به اقدام برای یافتن یارانی جدید جهت مقابله با آمریکا روی می‌آورند. اما به رغم آنکه در همه موارد این مقابله

بهای سنگینی برای کشور فراهم کرده، هر تجربه موجب شده است تا جمهوری اسلامی به جستجوی یاران جدید بپردازد. وارث بهره‌گیری از این جهت‌گیری جدید ایران، روسیه و در مواردی کره شمالی بود که هر کدام از این دو بازیگر توانستند قرارداد های نظامی متعدد و منفعت‌داری با ایران امضا کنند. زمانی که فشار مشکلات از داخل و نسبت به نیازهای نرم‌افزاری و ملایم سیاسی و اقتصادی گسترش یافت، ایران به سوی اروپا آغوش گشود. با چشم‌پوشی از ادعاها و مسایل حادی چون حمایت از تروریسم، حقوق بشر و سلاح‌های کشتار جمعی که قبلاً در نقطه قرمز روابط ایران با غرب قرار داشت، ایران خواهان همکاری گسترده با اروپا شد. فرانسه و آلمان، همراه با روسیه و چین که از گسترش منزلت هژمونیک آمریکا بیمناک بودند، با شرایطی آغاز مذاکره با ایران را پذیرفتند. البته طولی نکشید که بوش، رئیس‌جمهور آمریکا، در سخنرانی ۲۳ اکتبر ۲۰۰۳ خود از اعمال فشار مشترک آمریکا و اروپا بر ایران خبر داد.^{۱۹} گرچه هنوز آثار این هم‌گرایی بر وضعیت توان ملی ایران و منطقه حس نشده است، اما ایران و بعضی از کشورهای منطقه با چشم بستن به پرواز هواپیماهای آمریکا از آلمان به سوی عراق و تصریح بوش در اواخر مارس ۲۰۰۳ مبنی بر فقدان اختلاف اساسی بین اروپا و آمریکا، از موضع اعلانی رهبران آلمان، فرانسه، روسیه و گهگاه چین به عنوان سیاست واقعی و اعمالی کشورهای مزبور در حمایت از مواضع خود، تعبیر می‌کند.

گرچه بعید نیست که ادعای آمریکا مبنی بر کمک رسانی روسیه از طریق سوریه به عراق درست باشد، باید توجه داشت که طولانی شدن بحران در عراق به کند شدن رشد اقتصادی آمریکا و فراهم شدن زمینه برای اروپا و ژاپن برای کاهش فاصله خود با تنها ابرقدرت باقی مانده و نیز مطرح ماندن نمادین روسیه خواهد انجامید. درگیر شدن ایران در این برخورد، شاید در بلندمدت به نظام مطلوب چند قطبی مورد نظر دیگر قدرتهای بزرگ و ایران منجر شود، اما بهره‌گیر از این وضعیت ایران نخواهد بود. حتی در صورتی که این وضعیت مطلوب مستقر شود، برد این وضعیت به نفع اروپا، و هزینه پردازان آن، کشورهای منطقه‌ای چون ایران خواهند بود. به رغم آنکه هیچ قدرتی از جمله آمریکا در دنیای وابستگی متقابل حاضر نمی‌تواند به کلیه خواسته‌هایش برسد، اما تلاش مجدانه ایران برای جلوگیری از استقرار نظم

نوبین جهانی به رهبری آمریکا و تلاش برای ایجاد نظام چند قطبی، تلاش بسیار گسترده ای را می طلبد. همچنان که در وضعیت بسیار اسفناک تری، عراق درگیر معارضه ای شد که نتایج آن گرچه بر تحولات دنیا مؤثر خواهد بود، برای عراق جز بازگشت به دوران قیمومت جدید بهره دیگری نداشت. شاید این تقابلهای نظامی بتواند همانند دهه ۶۰ آمریکا را در مقابل اروپا و ژاپن ضعیف کند، اما برای کشوری چون ایران بسیار پرهزینه خواهد بود. در این خصوص، زالمی خلیل زاد که مشاور ارشد ریاست جمهوری آمریکا در امور منطقه است، به طور ضمنی هزینه ببری تلاشهای ضد یک جانبه گرایی آمریکا را به شرح زیر اظهار می کند:

پس از سال ۱۹۹۲، سیاست خارجی آمریکا موفقیت خود را در گرو مبارزه با تلاش برای ایجاد

نظام چند قطبی و یا مبارزه با بروز یک قدرت رقیب جهانی و یا خطرناک منطقه ای تقویت کرده

است.^{۲۰}

پس از ۱۹ روز جنگ، عراق تحت قیمومت آمریکا درآمد و ایران هم اکنون تنها کشور منطقه ای است که برای ایجاد نقش یابنده در عرصه منطقه ای، به سیاست مقابله صریح و یا خفی با آمریکا روی آورده است. در جهت گیریهای راهبردی، بیش از هر چیز سودمندی برنامه و موفقیت اقدام مورد ارزیابی قرار می گیرد. برخلاف بنیادگراها، فرا اصول گراهای دینی رهنامه را جای ایدئولوژی قرار می دهند تا از تقابل ملزومات شناختی با ملزومات اعتقادی جلوگیری کنند. معمولاً فرا اصول گرایان یافته های علمی را با چارچوب اصول فلسفی خویش می سنجند و به ارزشهای معنوی نیز می بالند. فرا اصول گراها به مسایل روحانی و فراعقلی توجه می کنند، سپس در قالب شناختی که از علم تجربی و فلسفی حاصل آمده است و با عنایت به مصادرات ناشی از مسایل ارزشی - روحانی مورد نظر، رهنامه سیاست خارجی خود را تدوین می کنند. در دیدگاه ابزارگرای غرب، رهنامه، توجیه کننده راهبرد است، این در حالی است که برای فرا اصول گرایان - از جمله مذهبی - رهنامه می تواند حتی نقش محدود کننده و ونوبی نسبت به راهبرد داشته باشد. مطالعه ای بر روند دستاوردهای دو کشور ایران و عراق در زمینه قدرت سیاسی خویش حاکی از آن است که ایدئولوژی گرایی بنیادگرایانه، منابع قدرت آنها را به ابزاری جهت شکست اهداف خود تبدیل کرده است. نتایج جهت گیریها

و اقدام سیاست این دو کشور حاکی از آن است که این دستاوردها در جهت معکوس آرزوهای اولیه آنها سیر کرده است. با عنایت به مقدمات مفروض در این گفتار، طی گفتار آتی ابتدا به ادامه روایتی بومی از تحولات منطقه اشاره خواهیم کرد، سپس اشاره هایی به تجویزاتی مناسب برای اقدام منطقه ای مناسب خواهیم داشت.

۲. پیوند مسایل جهانی و منطقه ای در خاورمیانه

با نگرشی نظری می توان وجه تمایز منزلت راهبردی کشورهای شمال با کشورهای منطقه را طی عبارات زیر بیان کرد: در حالی که کشورهای شمال به درجه ای از رسوخ پذیری فعال و تأثیر گذاری رسیده اند که قادر به مدیریت فعالانه محیط خود هستند، به عکس چنان که تحولات ۲۱ روز اول عراق در آغاز سال ۱۳۸۲ نشان داد، منزلت راهبردی کشورهای خاورمیانه با عبارت رسوخ پذیری منفعلانه قابل وصف است. مروری بر تحولات افقی (جامعه شناختی) و عمودی (تاریخی) این جوامع نشان می دهد که این کشورها در بهترین وجه در وضعیت انفعال تمردی هستند. ایران زمان مصدق و پس از انقلاب، مصر زمان ناصر، و عراق زمان صدام جملگی خواهان نوعی رستاخیز انفعالی و تمردی بودند. به لحاظ عقب افتادگی و مصرف انرژی این کشورها در موضوعات سیاسی تفرقه آمیز به جای سیاست قدرت بخش وامنیت ساز، داشتن منابع غنی و کافی و منزلت راهبردی، آنها را به عنوان حوزه فعالیت سیاسی غرب در آورده است. برخلاف آرزوهای رمانتیک کشورهای منطقه، مطالعات تحولات دو دهه اخیر نشان می دهد که آمریکا چگونه به طور یک جانبه و هم زمان سه کشور نفت خیز ایران، عراق و لیبی را تحریم کرده بود. در همین زمان، آمریکا متحد قدیمی و سازگاری چون عربستان را نیز به تدریج تحت فشار فزاینده قرار داد. عجیب تر اینکه، برخلاف سال ۱۹۷۳ که تحریم نفتی از سوی کشورهای منطقه علیه غرب اعمال شد و ایران توانست با استفاده از موقعیت مزبور قیمت نفت را طی دو مرحله ۱۲ برابر کند، به هنگام این تحولات نامطلوب علیه کشورهای منطقه و جنگ علیه عراق، قیمت نفت سیر نزولی پیدا کرد. تحولات یاد شده نشان می دهد که چگونه مدیریت صحیح و به عکس ناصحیح منابع قدرت در منطقه، بار دیگر توازن

قدرت را به شکل فاصله داری علیه خاورمیانه رقم زده است.

خاورمیانه و ساختار سیاسی آن در واقع محصول تجزیه امپراتوری عثمانی و بخش‌هایی از امپراتوری سابق ایران است. با شکست آلمان، ایتالیا و عثمانی، خاورمیانه جدید توسط دولتهای فاتح خلق شد. بار دیگر، پس از شکست آلمان و ژاپن طی جنگ جهانی دوم، جغرافیای سیاسی منطقه دچار تحول گردید. از فردای پس از جنگ جهانی دوم، یهود ستیزی در اروپا و به ویژه آلمان، به ظهور نوعی بنیادگرایی صهیونیستی دامن زد که آثار آن دامن خاورمیانه را گرفت. در فضای جنگ سرد دنیای دو قطبی، اسرائیل تأسیس شد. به تدریج منطقه خاورمیانه و خلیج فارس نیز عرصه بازی رقابتی بین دولتهای دست‌نشانده آمریکا و شوروی شد. در رهنامه نیکسون، ایران و اسرائیل دو رکن ستون دو پایه غرب در منطقه را تشکیل می‌دادند. در مقابل، عراق، سوریه و مصر مورد حمایت شرق بودند. این وضعیت در منطقه تا زمان تنش زدایی ادامه داشت. جالب این است که درست هم‌زمان با این صف‌بندیها، سوریه و مصر درگیر برخورد با اسرائیل، و ایران نیز درگیر مبارزات ایدئولوژیک و نظامی با عراق بود. به محض آنکه هم‌زیستی مسالمت‌آمیز میان شرق و غرب ایجاد شد، ایران و عراق نیز متعاقب معاهده الجزایر در سال ۱۹۷۵ به توافق رسیدند.

جدایی مصر از بلوک شرق و پیوستن آن به بلوک غرب پس از چندی با بروز انقلاب و جدایی ایران از سنتو و استعفا از نقش نایب‌هژمونی منطقه‌ای، متوازن شد. وضعیت انقلابی ایران، رهبران شوروی را تشویق کرد تا با حمله به افغانستان، پیروزی راهبردی در ویتنام را تکرار کنند، اما حمله شوروی به افغانستان موجب تدوین رهنامه خاورمیانه‌ای کارتر شد. پس از کارتر، به همت ریگان جنگ سرد دیگری ایجاد شد که به نظامی شدن کامل فرهنگ سیاسی آمریکا انجامید. در واقع، فروپاشی شوروی و تلاشهای بوش (پدر) و بوش (پسر) نشان‌دهنده آن است که تحولات خاورمیانه و اروپای شرقی، آسیای مرکزی و قفقاز تا حدی نیازمند کاربرد قدرت نظامی است. نظامی‌گرایی آمریکا ابتدا از طریق حمایت از بازیگران منطقه نمود پیدا می‌کرد. زمانی که ایران سیاست تقابل با غرب را اتخاذ کرده بود، آمریکا ترجیح داد با حمایت از بلند پروازی بعثی عراق وضعیتی را به وجود آورد که موازنه قدرت دهه ۷۰ بین این دو کشور به موازنه ضعف تبدیل

شود. در عین حال، تلاش شد با ایجاد و حمایت از ائتلاف بین کشورهای جنوبی حوزه خلیج فارس، نوعی موازنه قدرت تعدیل شده تر بین این بازیگران ایجاد شود. در مقابل مداخله جوی شوروی در افغانستان، نیروهای جهادی سازماندهی و تسلیح شدند. زمانی که عراق، پیروز نظامی، پس از حمله به کویت مورد حمله قرار گرفت و تضعیف شد و ایران بار دیگر به احساس قدرت و اعتماد به نفس رسید، خود را با بنیادگرایی سلفی طالبان و القاعده روبه رو دید.

در کرانه شرقی و هلال خصیب خاورمیانه، فروپاشی شوروی آثار دیرپایی از خود به جا گذاشت. علاوه بر دستاوردهای اقتصادی راهبردی در حوزه خزر،^{۲۱} اعراب این منطقه حامی جهانی دیرینه خود را از دست دادند.^{۲۲} آثار منطقه‌ای تأسیس نظام سلسله‌مراتبی غیر دستوری به هژمونی بلامنازع آمریکا، فلسطینی‌های در مانده را به رزم جهادی و به تبعیت از مدل افغانستان کشاند. با نادیده گرفتن اینکه رویکرد جهادی مزبور از حمایت کدام بازیگر برخوردار بود، انتفاضه اول آغاز شد. انتفاضه انگیزه لازم را برای دولت میانه روی اسرائیل فراهم آورد تا تحت فشار آمریکا در سال ۱۹۹۳ به مفاد قرارداد اسلوتن دهد. اما رهبران افراطی اسرائیل به روشهای مختلف در صدد ترمیم قرارداد اسلو بودند. بالاخره انتفاضه دوم توجیه سیاسی لازم را برای «خلق موقعیتی جدید» از سوی اسرائیل ایجاد کرد. شارون با حضور در قدس شریف به بروز و ظهور انتفاضه دوم دامن زد. با این تحول، اسرائیل فرصت را غنیمت شمرد و به بهانه مسایل جدید امنیتی خود را از قید مصوبات و تعهدات قراردادها کرد. سیاست پایدار اسرائیل مبنی بر «موقعیت آفرین جدید و رهایی از شرایط گذاشته»، این بار شرایط بسیار نامطلوبی را برای فلسطینی‌ها فراهم کرد. انتفاضه دوم توجیه حقوقی برای نفی کامل قرارداد اسلو را برای اسرائیل فراهم آورد و این بار آمریکا با سیاست «نقشه راه» وارد موضوع شد. نقشه راه هم نتوانست به موقعیت آمریکا در حل این بحران دیرپا کمک کند.

با فقدان پیروزی در شرق خاورمیانه، آمریکا توجه خود را به منطقه خلیج فارس و افغانستان معطوف داشته است. بر خلاف تلاش ۲۰ ساله برای ایجاد مسالمت آمیز نظم امنیتی مطلوب در خاورمیانه، آمریکا از سال ۱۹۹۱ تصمیم گرفت تا حضور خود را در منطقه نهادینه کند.^{۲۳} اگرچه تلاش پرافت و خیز برای ایجاد نظم امنیتی منطقه‌ای ادامه داشت، حمله

عراق به کویت، توجیه حقوقی و اهرم نظامی برتر به آمریکا جسارت لازم را داد تا از ۱۹۹۱ تاکنون به کارایی روز افزون اهرم نظامی برای پیشبرد اهداف منطقه ای خود در خاورمیانه بیندیشد. در کنار کمکهای روز افزون اقتصادی به مصر و ترکیه، ایران و عراق مشمول سیاست «مهار دوجانبه» شدند. بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، حتی زمانی که معلوم شد شهروندان عربستانی و مصری عرصه گردان این فاجعه عظیم بودند، ایران و عراق به اضافه کره شمالی به عنوان اعضای «محور شرارت» معرفی شدند. این انتخاب نشان می دهد که تا چه حد سیاست آمریکا با گرایشها و جهت گیریهای سیاسی کشورهای چالشگر تنظیم می شود. در حالی که در این سه کشور سه حکومت متفاوت مذهبی (ایران)، شبه فاشیسم (عراق) و توتالیتر چپ (کره شمالی) حاکم بود، به نام ارزش والای دموکراسی و رهایی، مردم این کشورها هدف اجرای راهبرد اقدام پیش دستانه^(۱) قرار گرفتند. به رغم فقدان آمادگی شورای امنیت سازمان ملل جهت تجویز حمله آمریکا و انگلیس به عراق، بی توجه به مصوبات شورای امنیت، حمله در آستانه ۲۹ اسفند ۱۳۸۱ و آغاز نوزدهم سال ۱۳۸۲ صورت گرفت. عراق به سرعت تصرف شد، اما آمریکا تا اواسط سال ۱۳۸۳ ناچار به تحمل حدود ۱۰۰۰ کشته شد.^{۲۴} اینکه تا چه حد دستاوردهای عراق برای آمریکا مفید است، و تا چه میزان کشته برای این دستاورد لازم است، سخنی جداگانه می طلبد، اما آثار این تحول به حدی چشمگیر است که نایب هژمونهای چون فرانسه، آلمان، روسیه و چین در صدد با انواع حمایت‌های غیرآشکار از مخالفان عراقی و نیز از کشوری مخالف وضع موجود چون ایران، بتوانند با ایجاد کندی در پیروزی آمریکا، از میزان فاصله بین خود و آمریکا بکاهند. رنجش ایران و مخالفان عراقی از آمریکا، محرک لازم برای اقدام ضد آمریکایی آنها را فراهم کرده، و هم نوایی منفعلانه ولی غیر کارساز اروپا به عنوان علت کافی اقدام این کشور درآمده است. به هر حال هم سویی نگرش ضد آمریکایی در ایران و عراق، رقابت و هم چشمی نایب هژمونهای چون اروپا، روسیه و چین نسبت به آمریکا، در آینده فضای منطقه خاورمیانه را دستخوش تغییرات چشمگیری خواهد کرد. اینکه لازم است ایران با هزینه هنگفت مالی و تلفات جانی خود جاده صاف کن

1. Preemptive Action

پیشرفت دستاوردهای این نایب هژمونها شود یا خیر، به نگرش مناسب و یا نامناسب رهبران کشور بستگی دارد. یفراییم انبار، استاد علوم سیاسی اسرائیلی، در مقاله ای که در کنفرانس خاورمیانه آنکارا در اوایل سال ۲۰۰۲ ارائه داده بود، به آمریکا توصیه می کند که «فقط یک آمریکای با مشت آهنین می تواند احترام خود را در خاورمیانه حفظ کند. در این منطقه از جهان، ترس سیاسی کارآمدتر از نیت خوب است. بنابراین، گسترش تلاشهای آمریکا به عراق، ایران و سوریه - که جملگی حامی تروریسم هستند - می تواند محیط بهتری برای منافع غرب و اسرائیل ایجاد کند.»^{۲۵}

۳. چالش عظیم حاشیه ای شدن و چگونگی رهایی از آن

تحولات فوق نشان می دهد که خاورمیانه در آستانه دو تحول ناپهنگام سرنوشت ساز از بیرون و درون است. از درون عکس العمل ضد مدرنیته در قالب بنیاد گرایهای قومی و فرقه ای در حال جوشش است. خاورمیانه ناتوان از فعالیت و همکاری در عرصه تمدن جهانی و حفظ هم زمان فرهنگ بومی، و یا ناراضی از تحولات تغییر ساز مدرن، به بروز دو نوع بنیاد گرایی از سوی طبقه سنتی و یا قشر در حال گذار تن داده است. برخلاف رویکردهای عقلایی / فرا عقلایی برای فرار از وضعیت موجود، بنیاد گرایی نهضتی ایدئولوژیک جهت مقابله یک پارچه و ستیز آلود با کلیه روندهای ناشی از مدرنیته است. در حالی که سیاستهای شبه مدرنیستی و ضد سنت رهبران اقتدار گرا موجب تحریک منفی گروههای سنتی و در حال گذار خاورمیانه شد، عکس العمل بنیاد گرایان معطوف به نوعی مقابله با این روند جهانی گردید. هم سویی منافع این گروه اجتماعی با نگرشهای ضد شوروی فضای مناسب را برای فعالیت زود گذر آنان در منطقه فراهم آورد. با فروپاشی شوروی، راهبرد غرب هم سو با اسرائیل به منظور مقابله با بنیاد گرایان و تهدیدهای تروریستی ناشی از آن بازسازی گردید. اگر در اروپا با آلمان هم گرایی شد تا روسیه مهار شود، بعد از ویتنام ابتدا از همراهی بنیادگراها علیه شرق استفاده شد، سپس سرکوب بنیاد گرایی موضوع اقدام راهبردی غرب گردید.

تلاش انفعالی در جهت مقابله با مدرنیته وضعیتی را برای منطقه فراهم آورده است که در جهت مقابل فرایند جهانی شدن حرکت می کند. ناتوانی از درک تمایز بین دو فرایند ناهم سوی جهانی شدن عرصه فعالیت تمدنی، و بومی شدن گرایش فرهنگی، و یا ناتوانی از تلفیق این دو فرایند باهم موجب شد تا منطقه خاورمیانه درگیر دو نهضت خود مخرب انحصار طلب شود: یا کشوری چون جمهوری آذربایجان باتأسی به ملزومات فرایند جهانی شدن سعی دارند به طور کامل در فرایند تمدنی و فرهنگی جهانی جذب شوند، یا به عکس همانند طالبان تلاش بر این است که با تأسی به بنیادگرایی، با هر آنچه نو و مدرن است مقابله گردد. ترکیه آقای اردوغان، و ایران آقای رفسنجانی یا آقای خاتمی به ترتیب دومدل میانی را طرح کرده اند. در حالی که آقای رفسنجانی و آقای خاتمی به ترتیب به دو مدل عمل گرایی اقتصادی یا رمانتیسم فرهنگی بیشتر نزدیکند، ترکیه بیشتر با جریانات شبیه آذربایجان هم جریان است. به هر حال، هیچ یک از دو مدل آقای رفسنجانی و آقای خاتمی، و یا آقای اردوغان نتوانسته است لازم برای تلفیق «همکاری دوتمدن جهانی و همزیستی فرهنگهای بومی» را عملی کند. با توضیحات فوق، مشخص شد که سامان بخشی به تحولات خاورمیانه در دستور کار جدی آمریکا و غرب قرار گرفته است. در واقع، تلاش بر این است که چالشهای خاورمیانه چنان ساماندهی شود که به فرصتی برای دنیای غرب تبدیل گردد. طبیعی است که دنیای غرب به رهبری آمریکا برای فرصت سازی به چنین اقدامی دست می زند، اما آنچه غیرطبیعی است، تلاش خود ستیز و خود مخربی است که با نام فضیلت خواهی، یکی از اشکال بنیادگرایی و یا به عکس رمانتیسم خمودگر منطقه را دربر گرفته است. با عنایت به این شرایط است که این نوشته در صدد است با عنایت به همان مواد خام، رهنمودی جهت پردازش راهبردی مناسب برای ایران ارائه دهد. این رهنمود مبستنی بر چند مفروض است:

۱. با اختلاف اعراب و اسرائیل ممکن است به یکی از دو شکل «صلح سرد» و یا همین وضعیت کجدار و مریز برخورد شود. تحولات مزبور به هیچ وجه نمی تواند تهدیدی وجودی علیه فلسطینی ها و یا اسرائیل ایجاد کند. در صورت تداوم خصومتها، لابی طرفدار اسرائیل در

کشورهای غربی به تقویت بیش از پیش اسرائیل جهت حفظ هژمونی خود خواهد افزود. در مقابل، گهگاه، بخشی از غرب با حمایت صرفاً اخلاقی و یا نرم از فلسطینی‌ها و اعراب، فضای تحمل‌پذیری را برای آنان فراهم خواهد آورد، مبادا که فشار تحمل‌ناپذیر موجب انفجار و گسترش تروریسم شود. البته تروریسم تنها به کاهش التهابات تروریستی کمک می‌کند، و برای طرف مقابل معمولاً نقش سرنوشت‌سازی ندارد.

۲. به رغم آنکه مدارای بیش از پیش ایران با اعراب به کاهش تنش‌های بین ایران شیعی با اعراب سنی انجامیده است، تا زمانی که منطقه درگیر سیاسی شدن مسایل فرهنگی است، اعراب سنی «دیگر» مورد نظر خود را در قالب «ایران شیعی» تعریف خواهند کرد. رمانتیسم ایرانی - اسلامی جهت جذب در دنیای سنی - عربی خاورمیانه، رؤیایی دست‌نیافتنی باقی خواهد ماند.

۳. فرهنگ‌گرایی بنیادگرای ایران و بعضی از کشورهای منطقه به سیاسی شدن گرایش‌های قومی و فرقه‌ای دامن خواهد زد. این فرهنگ‌گرایی به احتمال زیاد موجب خواهد شد تا با نفی کثرت‌گرایی زمینه برای تعارض‌های درونی فراهم شود.

راه تعدیل وضع موجود، تحول در نگرش‌های شناختی منطقه و تحول در جهت‌گیری‌هایی اقدام است. نخست آنکه، کشورهای منطقه باید با حل مشکلات درونی خود از کارایی توجیه‌پردازی انسان‌گرا نسبت به مداخله در منطقه بکاهند. دوم آنکه، با درک اینکه قدرتهای برتر منطقه چون ایران بیشتر بازیگرانی داخلی به حساب می‌آیند، بهتر است به جای ستیزه‌جویی عدالت‌طلبانه علیه شمال، به راهبرد قدرت‌سازی تثبیت داخلی و خارجی روی آورند.

با طرح مدل فوق، به نظر می‌رسد راه دستیابی به قدرت برای ایران صرفاً از طریق تأسی به نگرش فرااصول‌گرایانه ممکن می‌شود. در دو عرصه داخلی و خارجی، ایران باید با درایت ذهنی و بصیرت محیطی، مدل مطلوب تحول را برای آینده خود طرح و اجرا کند. می‌توان با استناد به گزارشی از صندوق عربی برای توسعه اجتماعی و اقتصادی برنامه توسعه سازمان ملل متحد هم به کاستی‌های منطقه پی برد، و همچنین با تعدیل توجیه آنان برای خاورمیانه به چاره‌جویی مناسب منطقه‌ای دست زد. صندوق عربی (در طرح اجرایی سال ۲۰۰۲ خود)

برای توسعه اجتماعی و اقتصادی سازمان ملل، گزارشی را ارائه داده است که تا حد زیادی می تواند مبنای تحلیل و رویکرد اجرایی باشد. در این طرح با اتکا به شرایط متغیر جهانی توضیح داده شده است که دنیای امروزین در چهار حوزه به شرح زیر تغییر کرده است:

- بازار جدیدی از جمله در زمینه تسعیر و بازار سرمایه به وجود آمده است؛
- ابزارهای جدیدی چون اینترنت و تلفن همراه اختراع شده است؛
- بازیگران جدیدی چون سازمانهای غیر دولتی، اتحادیه اروپا و سازمان تجارت جهانی تأسیس شده است؛

- و بالاخره، قواعد جدیدی چون توافقیهای چند جانبه در خصوص تجارت، خدمات و حق مالکیت علمی ایجاد شده است.^{۲۶}

مروری بر موارد فوق نشان می دهد تا چه حد منطقه خاورمیانه نسبت به این تحولات بیگانه است. هنوز هیچ یک از پوله‌های منطقه حتی در سطح خاورمیانه و رواج آزاد نیافته است. به کلامی دیگر، قابلیت مبادله و تسعیر ارزهای منطقه ای ممکن نیست. از اینترنت و تلفن همراه در راستای اعتلای سطح بازیگری ملی و ملت استفاده نمی شود. در موارد دیگر نیز چندان دستاوردی حاصل نشده است. این در حالی است که دنیای اسلام به لحاظ فاجعه ای که بعضی از شهروندان بنیادگرای منطقه آفریدند، در معرض ترس و تهدیدهای بسیاری است. از لحاظ زمانی، سالها طول می کشد تا منطقه خاورمیانه از آثار خطرناک این اقدام نا بهنگام رهایی یابد و در این خصوص، تهدید جهانی و منطقه ای به طور متقاطع به هم پیونده خورده است. وضعیتی که این دو نوع تهدید را به هم ربط می دهد، از خصومت ذاتی دو دسته از کشورهای شمال و منطقه نیست، بلکه از تعارض منافع آنها ناشی می شود.

علت اینکه سنتهای حاکم بر منطقه تعارض منافع را به تعارض ذاتی تحویل می کنند، این است که تأکیدشان بر شخصیت حقیقی انسانهاست. با فقدان دستگاه منطقی مناسب که دو جلوه قدسی و عرفی زندگی انسان را به عنوان دو عضو ملازم در هم تلفیق کند (منطق توحیدی)، مردم منطقه به مطلق گرایی این یا آن سو می رسند. در دید آنان، انسانها یا خبیث هستند و یا رستگار و مؤمن، و مؤمنان و رستگاران در تعارض و خصومت ذاتی با اشرار هستند.

آنان غیر خود را تجلی شراهریمنی می دانند و بدین لحاظ است که فرایند مدرنیته و جهانی شدن مدرنیته در نظر آنان تهدیدی حساب شده است که علیه آنان و نه منافع و امنیت آنان، طرح ریزی و به اجرا گذاشته شده است. این بنیادگرایی شبیه بنیادگرایی بوش است که هر آنچه را «غیر خودی» است، هدف تهدیدهای خود قرار داده است. در این وضعیت است که بنیادگرایی بوش و یا اسلام سیاسی از سیاسی شدن گروههای سنتی در دو سوی جهان جهت مقابله با مدارا جویی انسانی و یا مدرنیته و جهانی شدن واقعی آنان آفریده می شود. افراطیون منطقه به طور اعلان نشده ای در دام ستیز منطق دیالکتیک از نوع هگلی (با گرایش انحرافی فاشیستی) و یا از نوع مارکسیستی (توتالیترا چپ) و یا نوع بوش گرفتار می آیند. ستیز به عنوان تنها راه حل تاریخی در ذهن هگل در سطح اندیشه وجود دارد. این برداشت را اصحاب مکتب فرانکفورت راهنمای ذهنیت و تفکر بقای خود قرار داده و فاقد فاشیسم شدند. اما در قرائت ساختارگراها و ابزارگراهای مارکسیست، ستیز امری واقعی است که در عرصه اجتماعی باز تولید می شود و ذاتاً خصمانه است. از دید آنان، تنها با جراحی می توان از یک مرحله ستیز به مرحله بالاتر رفت. با این تعبیر است که بنیادگرایی با نظام بین الملل درگیر می شود.

در خاورمیانه امروز، دو گرایش غالب را می توان به شرح زیر خلاصه کرد: در حالی که دنیای عرب و سنتی، به ویژه در قرائت وهابی آن، در حال ورود به مرحله بنیادگرایی از زندگی خویش است، ترکیه با سکولاریسم و با قرائت حداقلی از نگرش اسلامی که حزب رفاه اتخاذ کرده بود و حزب عدالت و توسعه آن را ادامه داد، در حال جهش به دورانی از فرابنیادگرایی است. به یمن مطالعه تحولات ایران و اندیشمندان ایرانی نسلی از احزاب اسلامی در ترکیه ایجاد شدند. این نسل از احزاب اسلامی با آگاهی از خطرهای شبه مدرنیسم سکولاریستی به طور آگاهانه راه حلی را اندیشیدند که به طور مسالمت آمیزی ترکیه را از مرحله کنونی تعارض بین دو لایه تمدنی (ناشی از جهانی شدن) و فرهنگی (ناشی از بومی شدن) به مرحله تعامل سازنده میان این دو لایه برساند. به نظرمی رسد آقای اردوغان توانست برخلاف آقای مصدق و آقای بازرگان، ترکیه را از تک بعدی نگری فرهنگی سنتی و یا به عکس تمدنی مدرن، و یا تعارض دیالکتیکی بین این دو فراتر برده و به تعامل گفتمانی برساند. با این تحول، به نظر

می‌رسد ترکیه آقای اردوغان با ترکیه آقای بولنت اجویت و خانم تانسوچیلر بسیار متفاوت است. در حالی که آقای اجویت و خانم چیلر با اعمال شبه مدرنیسم ایدئولوژیک در مقابل فرهنگ‌گرایی سنتی موضع می‌گرفتند، طالبان از موضع بنیادگرایی فرهنگی به تمدن جهانی یورش می‌برد. سیاسی شدن شبه مدرنیسم رمانتیک ترکیه و بنیادگرایی طالبان، هر دو حاکی از ذهنیت یک پارچه آنان ناشی می‌شود که توان تلفیق دو جلوه را باهم ندارد.

برعکس این نگرش دو پاره غیر مکمل، فرزندان تاریخی ذهنیت دیالکتیکی فاشیستی و یا توتالیتاریسم چپ نگرشی نظام مند دارند، اما این نگرش نظام مند متضمن اعتقاد به تعارض نهادین بین ترقی فرهنگی علیه آنتی ترقی تمدنی (در فاشیسم) و ترقی تمدنی علیه آنتی ترقی فرهنگی (در مارکسیسم لنینیسم) است. در ایران هر دو ذهنیت بنیادگرا و کما بیش دیالکتیکی به طور فزاینده‌ای پایگاه اجتماعی خود را از دست داده است، اما به جز ترکیه، در کمتر کشور خاورمیانه‌ای شاهد چنین تحولی هستیم. هنوز در دنیای عرب، علاوه بر بنیادگرایی مذهبی که امت را جای دولت می‌نشانند، قوم‌گرایی عربی نیز حاکم است که قبیله‌گرایی را جایگزینی برای دولت می‌داند و به شکل «بعث عرب» یا «ناصریسم» خودنمایی می‌کند. به نظر می‌رسد در ایران زمینه برای تحولات مطلوب جهت فرارفتن از بنیادگرایی و رمانتیسم فراهم آمده است. برای فرار از این وضعیت، جامعه باید از سطح احساس‌گرایی غریزی بنیادگرا (حب و بغض) و یا رمانتیک (حب مبنا) فراتر رفته و عقلایی و معنوی شده باشد. در آن صورت است که کثرت‌گرایی شناختی بر ذهنیت جامعه حاکم می‌شود. به جای حب و بغض بنیادگرایان و یا رمانتیسم اختلاف‌گریز، اختلاف به عنوان تنوع ارزشی (اعم از پیشینی یا پسینی) ظاهر می‌شود. در این صورت، احزاب کشور حول سه گرایش ارزشی محافظه‌کاری - نومحافظه‌کاری (فرهنگی)، اصلاح طلب - نواصلاح طلب، و اجتماعی - رفاهی (دموکراتیک اقتصادی) بازسازی می‌شوند.

در صورت فقدان بازسازی جهت‌گیری خود، کشورهای خاورمیانه با چالشهای اساسی روبه‌رو خواهند بود. به گزارش برنامه توسعه سازمان ملل مربوط به سال ۲۰۰۲، چالشهای منطقه خاورمیانه به دو بخش ذهنی و عینی تقسیم می‌شود: از لحاظ ذهنی، آزادی و رهایی از

ترس، و از لحاظ عینی، آزادی از خواسته‌ها؛ البته رسیدن به این سطح کار آسانی نیست. دموکراسی با تحریر قانون اساسی ایجاد نمی‌شود. دموکراسی وجه سیاسی بازی انسانهای دموکرات و خود بنیاد است. این در حالی است که جمعیت خاورمیانه دارای ذهنی مهمیز خورده^(۱) و استعدادی دربند^(۲) هستند. به علاوه، مدیران توسعه و انسانهای توانمند در این فضای فرهنگی وجود ندارند که بتوانند به مدیریت منابع انسانی، اجتماعی، اقتصادی اقدام کنند.^{۲۷} عرصه خاورمیانه نیازمند پرورش انسانهایی با روحیه و اندیشمند و تواناست. متأسفانه فقر اقتصادی - فرهنگی از سویی، و دیکتاتوری سیاسی از سوی دیگر، اجازه ظهور چنین وضعیتی را نمی‌دهد. البته پیش بینی می‌شود سقوط صدام حسین متضمن تحولات بسیار چشمگیر در منطقه خواهد شد. سه سناریو برای منطقه پیش بینی می‌شود: جذب منفعلانه بخش اعظمی از منطقه در تمدن جهانی همراه با بخشهای محدودی از فرهنگ بنیاد گرایی ستیزه جو، غلبه فرهنگ بنیادگرایی ستیزه جو همراه با بخش محدودی از نوگرایان، و بالاخره تلفیق گفتمانی فرهنگ بومی با تمدن جهانی. جامعه آینده به احتمال زیاد با ابتنا بر فرهنگ پایگی - دانش پایگی، به طور چشمگیری از فقر فاصله خواهد گرفت. اینکه خاورمیانه تا چه حد با این روند سازواری خواهد داشت، در آینده مشخص خواهد شد.

نتیجه گیری

در اوانی که این مقاله تهیه می‌شد، گرچه مرحله اول تحولات خاورمیانه با سقوط صدام به فوریت به انتهای خود رسید، مرحله دوم با جلوه ایجابی خویش هزینه بردارتر نمایان شده است. از آنجا که نظام بین المللی سلسله مراتبی امروزی به وجهی است که فاصله بین تنها ابرقدرت باقی مانده و هژمون با قدرتهای پس از آن بسیار زیاد است، به نظر می‌رسد که تعارضات آینده در نظام بین المللی در راستای تثبیت این وضعیت نابرابر صورت گیرد. در مقابل این وضعیت نابرابر، احتمالاً جریانی فرهنگی از بیرون برای تغییر وضع موجود ایجاد

1. Bridled Mind
2. Shackled Potential

خواهد شد که در قالب تلاش برای تولید سلاحهای کشتار جمعی و تروریسم به عنوان یک اقدام انفعالی ظهور خواهد کرد. هم زمانی این سه عامل عدالت جویی، تولید سلاح کشتار جمعی و تروریسم و تلاش برای رهبری آن، شرایط را برای حمله آمریکا ایجاد خواهد کرد. برای خنثی کردن این اقدام، تمدن جهان گستره نفوذ آمریکا و غرب از دو طریق ممکن می شود: اشاعه ارزشهای جهان شمولی چون دموکراسی از پایین (که آمریکا را به عنوان ناجی از دیکتاتوری مطرح می کند)، و تقویت روندهای اقتصادی - دانش فنی (که ادغام جهانی از طریق وابستگی متقابل را تأمین می نماید) و در صورت لزوم، اعمال ابزار نظامی از بالا؛ از ابزار نظامی زمانی استفاده می شود که اندیشه عدالت جویی ضد سلسله مراتبی با تروریسم و سلاحهای کشتار جمعی تلفیق شود.

به رغم این تباین بنیادین بین منافع قدرتهای بزرگ به رهبری هژمونیک غرب با منافع منطقه، حوزه های بسیاری از منافع مشترک بین جنوب و شمال وجود دارد. به نظر می رسد در حال حاضر نه وضعیت آرمانی واقعیت گریز ممکن است، و نه وضعیت واقعی آرمان ستیز. راه میانی تلفیق آن است که به آرمانهای قابل تحقق توجه شود. در این راستا، به نظر می رسد کشورهای منطقه باید در صدد یافتن راه حلهایی باشند که مبتنی بر قدرت مثبت و امنیت مشترک بین شمال و جنوب است. با اتخاذ این راهبرد، منطقه می تواند به تدریج از لحاظ تمدنی، در نظام جهانی ادغام، و از لحاظ فرهنگی، یکتایی فرهنگ خود را در هم زیستی با تنوع فرهنگهای دیگر استفاده کند. این تحول نیازمند قالب فکری جدیدی است که نگرش توحیدی آرمان گرایی توأم با واقع گرایی فلسفی را می طلبد. واقعیت نامطلوب و آرمان مطلوب شناسایی و برای رسیدن به آن تلاش شود. غلبه ذهنیت سنتی و منطق اجتماعی ارسطویی رسیدن به این وضعیت را بیش از پیش در حد آرزو مطرح می کند، تا هدفی دست یافتنی.

برخلاف ترکیه و امارات متحده عربی و تا حدی کویت که توانستند به طریقی از وضعیت پیش آمده به نفع خود استفاده کنند، کشورهای دیگر منطقه در طول سه دهه گذشته جریان خود کاهنده و گاه خود مخربی را تجربه می کنند. در حالی که در سال

۱۹۸۰ در آمد سرانه عربستان ۱۵۵۰۰ دلار بود، در سال ۱۹۹۸، به کمتر از یک دوم و در حد ۶۶۰۰ دلار کاهش یافته است.^{۲۸} در خصوص ایران، اگر همه گروه‌هایی که به نظر می‌رسد عمیقاً درد تحول کشور و قدرت و امنیت ملت را دارند، سعی کنند خود را در منشورهای هر می‌بینند که قاعده آن ایران است، و اگر هر کدام با هم زیستی با گروه دیگر به مسابقه خیری برای افزایش قدرت ملت ایران روی آورند آنگاه وضعیتی بسیار متفاوت به دست می‌آید. طبیعی است که دو نگرش اسلامی و ایرانی هم اکنون عموم و خصوص من وجه هستند. نویسنده مقاله حاضر به این امید زنده است، اما آینده نشان خواهد داد تا چه حد ایرانیان دارای درایت فلسفی و بصیرت علمی برای رسیدن به این هدف هستند.



پاورقیها:

1. Adam Garfinkle, "Geopolitics: Middle Eastern Note and Anticipation," *Orbis*, Vol. 47, No. 2, Spring 2003, pp. 190-5
2. Rachel Brownson, "Beyond Containment in the Persian Gulf," *Orbis*, Vol. 45, No. 1, Spring 2001.
3. *USA Today*, October 24, 2003.
4. *Heald Tribune International*, October 23, 2003.
5. The 57th Annual Conference of Middle East Institute, Held in National Press Club, Washington, D.C., October 22-23, 2003.
6. *Financial Times*, October 23, 2003.
7. Ray Takeyh and Nikolas K. Gvosdev, "Democratic Impulses versus Imperial Interests: America's New Mid -East Conundrum," *Orbis*, Vol. 47, No. 3, Summer 2003, pp. 415-433.
8. *Financial Times*, October 23, 2003.
9. Robin Wright, "Middle East Crisis Reflects Arab's Rising Aspirations," *Los Angeles Times*.
10. Sudarsan Raghavan, "Arabs Could Strengthen Militant Islamic Movements." Knight Ridder News Services, *The Salt Lake Tribune*, October 25, 2000.
11. Roula Khalaf, "Arab Regimes Face Test of Nerve Over Troubles," *Financial Times*, October 11, 2000.
12. Zbigniew Brzezinski, *Out of Control: Global Turmoil on the Eve of the 21th Century*, New York: Scribner, 1993, Interoduction.
13. Daniel Patrick Maynham. *Pandaemonium: Ethnicity in International Politics*, Oxford: Oxford University Press, 1993.
14. Samuel P. Huntington, *The Clash of Civilizations and the Remaking of the World Order*, New York: Simon and Schuster, 1996, p. 33.
15. Max Singer and Aaron Wildavsky, *The Real World Order: Zones of Peace / Zones of Turmoil*, Catham, NJ: Catham House, 1993; James Goldgeir and Michael McFaull, "A Tale of Two Worlds: Core and Priphery in the Post World Era," *International Organization*, No. 46, Spring 1992, pp. 469-491.
۱۶. این گزارش تاریخی را مدیون دوست ارزشمند جناب آقای دکتر سجادی پور هستیم.
۱۷. سید حسین سیف زاده، جهانی شدن قدرت و سیاست خارجی آمریکا، مطالعات منطقه ای (اسرایل شناسی- آمریکا شناسی)، کتاب هفتم، ۱۳۸۰، ص ۲۹-۱.
18. Arnold Kanter and et al *US Intervention Policy for the Post Cold War World: New Challenges and New Responses*, New York and London: Norton and Company, 1994, p. 17.
19. *USA Today*, October 23, 2003.
20. *Commentary*, January 2000, p. 32.

21. Amy Myers Jaffe and Robert A. Manning, "The Myth of the Caspian "Great Game": The Real Geopolitics of Energy," *Survival*, Vol. 40, No. 4, Winter 1998, pp. 112-131.

22. Ali R. Abootalebi, "Middle East Economies: A Survey of Current Problems and Issues," *MERIA*, Vol III, No. 2, September 1999.

23 Alexander Wendt and Daniel Friedheim, "Hierarchy Under Anarchy: Informal Empire and the East German State," *International Organization*, Vol. 49, No. 4, Autumn 1995.

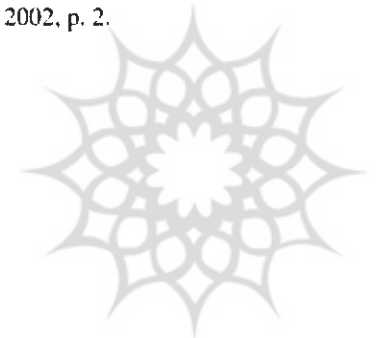
۲۴. روزنامه خراسان، ۷ آبان ۱۳۸۲.

25. Efraim Inbar, "Israel's Strategy's Envelop and It's Security Challenges Pafex," Presented to Middle East Conference, June 6-9, 2002.

26. *Arab Human Development Report 2002*, New York: Sponsored by United Nations Development Program, 2002, p. 1

27. Ibid.

28. US Conference Service, *Country Commercial Guide*, Washington, D.C.: US Department of Commerce, 2002, p. 2.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی